

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم سلام و عرض ادب استاد محترم.

مدتی است مسئولیتی به بنده داده شده هم احساس می‌کنم باید برم هم دو دل و مضطربم برای از دست دادن معارفی که خدا به من عنایت و فضل کرده و می‌ترسم در این شلوغی و همه‌شیطان در منیت‌ها و حب‌جاه‌ها گم‌شود حیران یک قدم می‌رفتم و یک قدم می‌ماندم و از خودم می‌پرسیدم ادامه بدم؟ و چند روز پیش جمله‌ای از شما نجاتم داد به فضل الهی که فرمودید در سفر اربعین امسال نمی‌دانم چرا اینجا هستم اما می‌دانم نمی‌توانم اینجا نباشم پس می‌روم و برای عرض تشکر و مشورت این دل‌نوشته را تقدیمتان می‌کنم. در دوران پزشکی وقتی رشته‌ای قبول شدم که ظاهراً تاپترین رشته بود و شهرت و پول و... داشت فهمیدم گمشده‌ای دارم که اینا در بالاترین حدش نمیتونه جوابم رو بده. رفتم حوزه دنبال گمشده‌ام گشتم وقتی دین رو در ظواهری دیدم که باید توضیح و تفسیرش می‌کردیم اما در رفتارها نبود فهمیدم گمشده‌ام کیه اما ندیدمش. رفتم سیر مطالعاتی شهید مطهری خوندم چیدمان فکری‌ام کمی مرتب شد حالا فهمیدم کج و راستی‌های خودمه که نمیداره گمشده رو ببینم. خدا لطف کرد بحثهای معرفت نفس رو دنبال کردم. گمشده‌ام خیلی نزدیک شده بود دانسته‌ام قابل رویت شده بود نیاز نبود بیرون از خودم دنبال گمشده حقیقی باشم تا اینکه خداوند فرمود وقت کارزار فرا رسیده این همه درس خوندی حالا فصل امتحاناته چه ادعاهایی کرده بودی این مدت؟ بیا خودت ببین مرد ادعاهات هستی؟ اما خدای ارحم الراحمین هرجا کم آوردم خوابی هدیه کرد، جمله‌ای برام فرستاد یا هزاران چشم روشنی که برم تا برسم به گمشده. وارد حیطه مسئولیت در نظامی که ادعای پیاده‌سازی حکم خدا را در اجرا داشت فقه و اجتهاد صرف نبود اجتهاد نوع دوم بود می‌خواست احکام فقهی رو در جامعه اسلامی پیاده کنه خیلی سخت بود از این وادی به اون وادی گشتم از صفا به مروه دویدم و از مروه به صفا گاهی افتادم اما خدا بلندم کرد. گاهی حیران شدم و خداوند راه باز کرد نگران شدم نا امید شدم خسته شدم از جلسات بی‌فایده بیش از ۲۰۰ جلسه از حرفهای بی‌فایده و غیر عملیاتی و رهنمودهای به ظاهر زیبا از آدمهایی که دنبال حب‌جاه بودن به اسم اسلام از آدمهای ترسویی که پشت اسلام قایم شده بودن، از آدمهای دورویی که هر بار رنگی عوض می‌کردن. اولاً باورم نمی‌شد این همه سال سختیهای انقلاب و این همه جانفشانی امروز به کجا می‌رویم بعد دیدم همه در امتحان بزرگ الهی هستیم و غافل. کم‌کم ناامیدی تبدیل به امید حقیقی به انقلاب حقیقی شد. خستگی تبدیل به تلاش برای ظهور حقیقت شد. نگرانی تبدیل به آرامش حضور خورشید پشت ابر شد. حالا دیگه میتونستم عین الله ناظره رو ببینم ادن الله واعیه رو

بشنوم همه جا بود در جلساتی که مسئولین به امید مشکل گشایی کشور می‌آمدند اما شیاطین با حب جاه و منیت و ... سعی در ربودنشان می‌کردن در جلساتی که مردم به امید کمک و قدم در راه حق میامدن اما شیاطین از خدا بی خبر با عدم پیگیری و سست همتی، ناامید و سستشان می‌کردن حتی امام علیه السلام در آن شالله های جوابهای معترضین به جمهوری اسلامی بود همه گمشده داشتند و گمشده شان را گم کرده بودن و من به نور خورشید پشت ابر در هیاهوی هلهله شیاطین از خدا بی خبر و وحشت زده و عصبانی، کم کم داشتم جان می‌گرفتم حالا دیگه حیرانی و بی تابی، حیران و بی تابم می‌کرد اشکهای روضه جد غریبش تبدیل به اشکهای روضه غریبی خودش شده بود اما شاکر خداوندی که وعده داده و وعده اش حق است و این آیه حالم را خوب می‌کرد «و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا لنجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین» یا الله یا محمد یا علی یا فاطمه دلم سخنرانی حضرت زهرا سلام الله علیها در مسجد کوفه می‌خواهد. دلم سخنرانی زینب کبرا سلام الله علیها در مسجد کوفه و مسجد شام می‌خواهد. دلم تنگ انا المهدی است دلم انا المهدی می‌خواهد. خدا را شاکر این قربم که فرجم را در انتظار فرج دیدم. دلم سرگشته و عاشق شده و هر روز او را می‌جوید در همه‌های دنیایی آدمهایی که غرقه گشتند در نگرانی‌ها و سختی‌های آدمهای رنج کشیده از محنت دوران در فشارها و اضطرابهای امتحانات و می‌دانم که می‌بیند و می‌بینم که می‌داند و می‌آید «اللهم بحقه عجل لولیک الفرج و سهل له المخرج و جعلنا من خیر اعوانه و انصاره و الفایزین بلقائه» لطفا اگر صلاح دانستید در سایت نگذارید پاسخ را در شخصی بفرمایید هر طور صلاح دیدید یا علی

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به گفته جناب مولوی:

گفت پیغامبر که چون کوبی دری

عاقبت زان در برون آید سری

چون نشینی بر سر کوی کسی

عاقبت بینی تو هم روی کسی

چون ز چاهی می‌کنی هر روز خاک

عاقبت اندر رسی در آب پاک

و این قصه تنها شما نیست تا از دیگر کاربران دریغ شود. قصه انسانی است که به دنبال جهان دیگری است و نه به دنبال معلومات بیشتر. باید به حضوری فکر کرد که از یک طرف، خود را در قلمرو «وجود» احساس کنیم و از طرف دیگر در آن قلمرو، افقی گشوده شود تا انتظار، معنای حضوری وجودی پیدا کند و نه امیدواری به وعده فردا، بلکه به هرچه بیشتر شدیدشدن آن وجود. توصیه بنده دنبال کردن مباحث «انقلاب اسلامی، انتظار، وارستگی» که در سایت «لبّ المیزان» می‌باشد.

<https://lobolmizan.ir/sound/۱۰۹۶?mark=%D۹%۸۸%D۸%AY%D۸%B۱%D۸%B۳%D۸%>

AA%DA%AF%DB%AC موفق باشید